

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

### خلاصه بحث گذشته

بحث در مثال‌هایی بود که محقق همدانی برای امر ارشادی ذکر فرمودند. ایشان اوامری که در غالب مستحبات استعمال شده‌اند را ارشادی دانستند. به نظر می‌رسد این کلام صحیح نیست و اوامر در غالب مستحبات مولوی است. همچنین در مورد امر به أجزاء و شرایط نظر مختار این است که اصلاً امر حقیقی و حکم در بین نیست تا بخواهد مولوی یا ارشادی باشد. اگر در اینگونه موارد، مشهور گفته‌اند ارشاداً إلى الجزئية، مرادشان بیاناً للجزئية است والا ارشادی در مقابل مولوی نیست. پس دقیق‌تر آن است که بگوییم مولوی است به این بیان که دخالت شارع در اینجا محرز است لکن به لسان بیان برای جزئیت یا شرطیت و یا مانعیت. در مورد اوامر احتیاط هم تحقیق آن است که مولوی هستند.

### کلام محقق همدانی درباره امر در مواظ و نصایح

مورد دیگری که از مصادیق امر ارشادی شمرده شده است اوامری است که در مقام وعظ و نصیحت است. محقق همدانی معتقد است همه این اوامر ارشادی هستند:

«وهذا هو المنساق إلى الذهن من الأوامر المعللة بما يترتب على متعلقاتها من المصلحة كما في قولك اسلم حتى تدخل الجنة والأوامر الصادرة على سبيل الوعظ والارشاد والحث عن الخروج عن عهدة التكاليف والأوامر المسوقة لبيان كيفية الاعمار من العبادات والمعاملات والأوامر الواردة في المستحبات لا يبعد أن يكون أغلبها من هذا القسم.» [1]

بنا بر این مبنا که در باب وعظ بحث تکلیف مطرح نیست و شارع نمی‌خواهد تکلیفی را بر ذمه مخاطب قرار دهد پس در صدد بیان یک حکم اخلاقی است یعنی ناظر به جنبه اخلاقی دین است. مثلاً در احسان به پدر و مادر، تا حدی واجب است لکن بیش از آن جزء اخلاقیات است.

### تأملی در فرمایش محقق همدانی

در بحث‌های قبلی گذشت که ثواب و عقاب از آثار غالبی است و نمی‌توان گفت هر جا پای ثواب و عقاب در بین بود مولوی و الا ارشادی است. مواردی وجود دارد که ثواب و عقاب نیست اما امر در آنجا مولوی است کما اینکه عکس آن نیز صادق است. پس باید به سراغ ضابطه‌ای که بارها گفته شد برویم. اوامری در جهاد با نفس به عنوان جهاد اکبر آمده است در مقابل جهاد در جبهه نبرد با دشمن بیرونی که جهاد اصغر نامیده شده است. چه کسی آن جهاد را بزرگتر از این جهاد قرار داده است؟ روشن است که شارع روی ملاکی که دارد آن را جهاد اکبر نامیده است. بنابراین بعضی از موارد امر در مواظ و نصایح هم مولوی است. در مورد صفات نفسانی اگر شارع نهی از حسد کرده است ملاکش روشن است که الحسد يأكل الايمان كما يأكل النار الحطب. این اثر حسد است لکن خدا در نهی از حسد ورزیدن اعمال مولویت کرده است.

یا اینکه خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا» [2] صبر یکی از صفات حسنه انسان و از

ملکات خوب اخلاقی است. «اصبروا» و «صابروا» بیان از دو نوع صبر است. چرا باید این را از موارد امر ارشادی بدانیم؟ مخصوصا اگر به تأویلات مربوط به این آیات توجه شود به نظر می‌رسد که امر در آن را باید حمل بر مولویت کرد. ولو عقل بالاستقلال حکم به حُسن صبر می‌کند ولی به نظر می‌رسد که شارع در اینجا درصدد اعمال مولویت است. شارع به عنوان مولی امر به صبر کرده است و فرموده: «اصبروا!» حتی اگر شک کنیم باز هم به دلیل غلبه باید حمل بر مولویت کنیم و غلبه قرینه است. در حالیکه مشهور قائل شدند که امر در این موارد ارشادی است.

اگر روایات جهاد النفس در کتاب وسائل الشیعه را در اغلب موارد اشادی بدانیم در اینصورت دایره ارشادیت را آنقدر توسعه داده‌ایم که منجر به پایین آمدن شأن مولویت شارع خواهد شد، یعنی اگر شارع هم نمی‌گفت عقل ما حاکم به آن بود، در حالیکه این درست نیست. اصل عنوان جهاد النفس از مستحبات موکده است ولو مصادیق جهاد النفس باید در جای خودش مورد بحث قرار گیرد. به نظر می‌رسد گرچه در برخی موارد ارشادی است ولی شارع در بعضی از موارد می‌تواند اعمال مولویت کند که باید از قرائن آنها را تشخیص دهیم. یکی از اشکالات قول مشهور این است که همه موارد را ارشادی قرار داده و دیگر جایی برای شارع باقی نگذاشته است.

### ارشادیت نهی خروج از مکه بعد از عمره تمتع

در مقابل، مواردی وجود دارد که مشهور حمل بر مولویت کرده‌اند لکن در آن موارد باید قائل به ارشادیت شد، مثل منع از خروج از مکه در فاصله زمانی میان عمره تمتع و حج تمتع. قداما در اینجا فتوی به حرمت داده‌اند ولی در بحث حج توضیح داده شد که این از موارد ارشاد است. در زمان قدیم شرایط به نحوی بود که بعد از عمره تمتع اگر کسی از مکه بیرون می‌رفت دیگر موفق نمی‌شد به مکه برگردد و دوباره محرم شود. لذا ما را ارشاد کردند به اینکه بیرون نروید و بمانید. حال در زمان فعلی و با این وسائل نقلیه‌ای که وجود دارد در یک روز چند بار می‌توان از مکه خارج شد و دوباره برگشت. وقتی اطمینان به اتمام حج وجود دارد دیگر مانعی از خروج از مکه نیست. از این رو، به نظر می‌رسد نهی در این مورد و امثال آن نه به معنای مولویت بلکه ارشادی است.

### معنای صیغه در سایر انشاءات

مرحوم آخوند در پایان بحث اول خود می‌فرماید آنچه در مورد معنای صیغه امر گفتیم در مورد سایر صیغ انشاءیه هم جریان پیدا می‌کند. ایشان می‌فرماید:

«إيقاظ: [جریان الکلام في سائر الصيغ الإنشائية]

لا يخفى: أنَّ ما ذكرناه في صيغة الأمر جار في سائر الصيغ الإنشائية، فكما يكون الداعي إلى إنشاء التمني أو الترجي أو الاستفهام بصيغها تارة هو ثبوت هذه الصفات حقيقة يكون الداعي غيرها أخرى . فلا وجه للالتزام بانسلاخ صيغها عنها و استعمالها في غيرها إذا وقعت في كلامه تعالى – لاستحالة مثل هذه المعاني في حق تبارك و تعالی مما لازمه العجز أو الجهل – ، و أنه لا وجه له ، فإن المستحيل إنما هو الحقيقي منها، لا الإنشائي الإيقاعي الذي يكون بمجرد قصد حصوله بالصيغة – كما عرفت – . ففي كلامه تعالى قد استعملت في معانيها الإيقاعية الإنشائية أيضا، لا لإظهار ثبوتها حقيقة، بل لأمر آخر – حسبما تقتضيه الحال – من إظهار المحبة أو الإنكار أو التقرير ... إلى غير ذلك.

و منه ظهر أنَّ ما ذكر من المعاني الكثيرة لصيغة الاستفهام ليس كما ينبغي أيضا.» [3]

موضوع له در سایر صیغه‌های انشاء مثل تمنی، ترجی، استفهام و امثال ذلك عبارت است از تمنی انشائی، ترجی انشائی، استفهام انشائی و مانند آن. مشهور گفته‌اند لیت و لعل در اغلب محاورات انسانی به همان معنای خودشان که تمنی و ترجی حقیقی است به کار می‌روند یعنی چون انسان نسبت به تحقق و عدم تحقق نتیجه جاهل است، لیت و لعل بر زبان جاری می‌کند.

در واقع تمنی و ترجی از جهت عجز ماست. بنابراین ممکنات انسانی از آن جهت که دارای جهل و عجز و نقص هستند، لبت و لعل را در معنای حقیقی خود به کار می‌برند. ولی وقتی که خداوند متعال به موسی (ع) می‌فرماید «فَقُولَا لَهُ<sup>۴</sup> قَوْلًا لَا لَيْنَا لَهُ<sup>۵</sup> لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ<sup>۶</sup> يَخْشَى<sup>۷</sup>» [4] قطعاً لعل در اینجا از معنای حقیقی خودش منسلخ شده است چرا که در غیر اینصورت مستلزم استناد عجز و جهل به خداوند است. پس آیا باید گفت لعل در غیر معنای خودش به کار رفته است؟ مرحوم آخوند می‌فرماید آنچه درباره خداوند تبارک و تعالی محال است تمنی و ترجی حقیقی است لکن تمنی و ترجی انشائی ممکن است. اینکه خداوند فرموده است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» [5] ترجی در معنای انشائی به کار رفته است و این در مورد خداوند استحاله‌ای ندارد. پس تمام این صیغه‌ها در معنای حقیقی خود که وجود انشائی معنا باشند به کار رفته‌اند و هیچ مجازیتی در کار نیست.

## تأمل

در اینجا آخوند عبارتی دارد که باید در مراد ایشان از این تعبیر دقت بیشتری کرد. ایشان فرموده است: «ففي كلامه تعالى قد استعملت في معانيها الإيقاعية الإنشائية أيضا، لا لإظهار ثبوتها حقيقة، بل لأمر آخر - حسبما تقتضيه الحال - من إظهار المحبة أو الإنكار أو التقرير ... إلى غير ذلك.» [6] آیا مراد آخوند از اظهار محبت یا انکار یا تقرير همان دواعی است که قبلاً سخن از آن رفته است؟ در صیغه امر گفتیم که صیغه در معنای طلب انشائی به کار رفته است اما گاهی به داعی طلب حقیقی است که در حق خداوند متعال ممکن است و گاهی به داعی تهدید یا تعجیز یا مانند آن استعمال شده است. اما در اینجا مشکلی که وجود دارد این است که تمنی و ترجی حقیقی در حق خداوند متعال معنا ندارد. در اینصورت آنها چطور در معنای ترجی انشائی به کار رفته‌اند لکن به داعی اظهار محبت یا انکار یا تقرير؟ سوالی که در مقابل آخوند مطرح است عبارت است از اینکه آیا با عدم امکان تمنی حقیقی استعمال در تمنی انشائی ممکن است؟ وجود انشائی تمنی یک وجود حقیقی می‌خواهد که در اینجا مفقود است. راهی که ممکن است اینکه از اول گفته شود این صیغ در حق خداوند متعال مجازاً در معنای اظهار محبت، انکار یا تقرير استعمال شده‌اند. [7]

یک احتمال در اینجا این است که «بل لأمر آخر - حسبما تقتضيه الحال» در عبارت آخوند یعنی اظهار محبت، موضوع برای تمنی انشائی شده است و نه اینکه آن را داعی قرار بدهیم. پس تفسیر به داعی در اینجا موجب اشکال می‌شود و ناچاریم به نحو دیگری این مطلب را توضیح دهیم.

در نهایت آخوند می‌فرماید معانی کثیری که برای صیغه استفهام ذکر شده است - در مغنی بیش از بیست معنا برای همزه استفهام گفته‌اند - هیچ کدام معنای موضوع له صیغه نیست بلکه معنای آن عبارت است از استفهام انشائی لکن دواعی در ظرف استعمال متفاوت است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

## منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم. كفاية الأصول. 3 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430.

- الهمداني، الشيخ آغا رضا. مصباح الفقيه. قم: دار الفكر، 1423.

[1]- الشيخ آغا رضا الهمداني، مصباح الفقيه (قم: دار الفكر، 1423)، ج 2، 133.

[2]- آل عمران: 200.

[3] - محمد کاظم آخوند خراسانی، کفایة الأصول (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430)، ج 1، 133.

[4] - طه: 44.

[5] - بقره: 183.

[6] - همان.

[7] - مقرر: معنای موضوع له مرتبط با دلالت تصویری است و دواعی بعد التركيب و الجملة و در ظرف استعمالند یعنی دلالت تصدیقی. در صیغه امر، اگر گفتیم معنای موضوع له آن عبارت است از طلب انشائی، منظور این است که صیغه به دلالت تصویری بر طلب انشائی وضع شده است ولی طلب حقیقی جزء دواعی است که مرتبط با دلالت تصدیقی است یعنی از قرائن موجود در مقام استعمال آن را می‌فهمیم. ایجاد تلازم بین طلب انشائی و طلب حقیقی خلط میان دلالت تصویری و دلالت تصدیقی است.